

درد بی درمان طبقه کارگر در ایران

ما متعلق به دوره ای از تاریخ معاصر هستیم که در آن "طبقه کارگر جامعه نمیتوانست گلیم خود را از آب بیرون بکشد." از این دوره ها در تاریخ جامعه ایران و در همه جوامع دیگر کم نمیشود سراغ گرفت. در همه این موارد، مستقل از زبان و ملیت و دین و آیین شهروندان آن جامعه؛ شرایط زندگی آن دوره مشابه هم است: میلیونها کارگر جامعه، کار نه، بلکه جان میکنند، و با کار خود ثروت هر چه بیشتری میآفرینند؛ در عوض با تباهی هر چه بیشتر دست به گریبان می مانند.

آیندگان آمار و ارقام و تصاویر از سرسام سازندگی و ثروت را در مقابل خود قرار خواهند داد. ما برای آنها ما متعلق به دوره ای هستیم که کارگران جرات نکردند انبارها و فروشگاههای مملو از کالا را به نفع کودکان گرسنه خود مصادره کنند، ساختمانهای لوکس را ساختند و با حسرت آنها به سمت بی خانمانی ترک کردند، در پرونده قراردادهای موقت شان چهار ساختمان به آتش کشیده وزارت کار اثری نبود، در سالها مبارزه کارگری آنها از تشکل و وحدت طبقاتی کمتر اثری میشد یافت و ...

ناظر فرضی در آینده فرضی ایران را در فاصله سالهای ۱۳۶۰ تا امروز ایران بستر کشمکشهای طبقاتی بزرگی می بیند. در ایران بجای حکومت فعلی میتوانست یک حکومت از شجره اصلاح طلبان آن، یک حکومت غیر آخوندی، یک حکومت پرو غرب، و یا یک حکومت از تبار سبز سر کار باشد. راستش زیاد فرقی نمیکرد. آنچه مهم است اینستکه در همه سالها یک چیز میتوانست سرنوشت دیگری را رقم بزند:

صفحه ۲

کارگران همت! کارگران اتحاد! کارگران انقلاب!

کارگر ایرانی و میراث سمج قاجار

حکومت ناصرالدین شاه سرگذشت یک مردک هوسران و تریاکی، یک حکمران نالایق در مقابل همسایگان مشیت رند نبود؛ داستان کشمکش میان دربار و آیت الله ها نبود؛ حکومت ناصرالدین شاه یک نمونه دیگر از دوره های فقر و فاقه عمومی مردم نبود؛ این دوره را باید بیش از هر چیز با سرآغاز شکل گیری یک دولت طبقاتی بورژوازی بر علیه کارگران آن جامعه دید.

کسی در دربار ناصرالدین شاه عرضه بخرج نداد بیانات و افکار ایشان را روی کاغذ بیاورد و جمع کند و در اختیار عالم قرار دهد. حیف شد، فرصت از دست رفت وگرنه بورژوازی ایران میتوانست در مقابل الگوی ساقطی کینز الان به الگوی اقتصادی اصل جری پز بدهد.

صفحه ۶

از سرگیری انتشار نشریه

با شماره هفده علیه بیکاری انتشار نشریه از سر گرفته میشود. از بهمن ماه سال گذشته به دلیل پاره ای مشکلات جسمی امکان تهیه نشریه مقدور نبود. بسیار خوشحالیم که به آگاهی برسانیم در طول این چند ماهه سایت اینترنتی نشریه با بطور متوسط پنجاه بازدید و ماهانه با ۲۰۰۰۰ دانلود مورد توجه دوستان خود قرار داشته است.

طنز

سوراخ دعای من کو؟

صفحه ۱۰

بورژوازی ایران، ایمان و هرزگی

در یک هردنبیل تاریخی و معلوم نیست چرا و چگونه یک پدیده به اسم "تولید داخلی و سرمایه دار ملی" سبز شد. آنرا در یک حماسه پیچیده اند. هویت آنرا معصوم و خودی اعلام فرمودند. این پدیده کلید خوشبختی جامعه تشریف دارند، جواب زمین و آسمان، از اقتصاد تا سیاست، از ساسانیان تا هزاره سوم، از مصلحت داخلی و بین المللی در جیب مبارک ایشان است. در پرونده این پدیده استثمار وحشیانه کارگر خودی موج میزند، تا بوده بوده رسمی را در انواع سوبسیدها تلکه کرده است، اما همیشه دو قورت و نیم او بخصوص خطاب به کارگر باقی است. راستی این مدال "صنعت داخلی" از کجا به سینه این پدیده نصب شد؟ کدام صنعت؟ منت "تکنیک" دار قالی باقی، منت "تکنیک" تکاندن باغات پسته را میگذارید؟ یک سر سوزن شهامت در سابقه نداشته، رزم نکرده، ادعای شهادت در راه حقوق کارگر ایران را یدک میکشید؟

صفحه ۷

درد بی درمان طبقه کارگر در ایران

تشکل!

چنج" امریکا و چه امروز در پنچری سیاسی خویش، قرار است طبقه کارگر توان محاسبات سیاسی این جماعت را پس بدهد. شرط بندی شان روی امریکا غلط از آب درآمد، تخت و تبق "میدانم، میدانم" را به ستون کارگری نشریات منتقل کرده اند. هر چه که تا دیروز خطاب به شرکا میدادی آداب بوده و با موسوی و کروبی از "کشتی گرفتن" احتراز داشتند، امروز مبصر کلاس درس تشکیلات مستقل طبقاتی کارگری دو قورت و نیمشان باقی است.

جبهه سبز هر توجیهی برای موقعیت خود داشته باشد، در دوره قبل در فریب طبقه کارگر زیر پرچم موسوی ناکام ماند. اینها بازندگان دنیای ضد رژیم هستند و همه آبروی کارگر پناهی و "چپ و کمونیستی" خود را سوزانده اند. بار دوم کارگر پناهی یک بار دیگر به کاهدان زده اند. جنگ دیروز اینها با "رژیم" ربطی به طبقه کارگر نداشت. امروز دارند گناه را به گردن کارگران می اندازند که "متحدانه و سازمان یافته وارد کارزار نشده و رژیم را با اعتصابات خود فلج نساخته اند..."! "ظاهرا کارگران سرگرم "مبارزات اقتصادی" از حمایت احزاب "رهایی بخش" غافل مانده اند!

سرنوشت سیاسی جبهه سبز هر چه از آب در بیاید اما جمهوری اسلامی سر جای خود؛ و معضل تشکل یابی طبقه کارگر سنگین تر از گذشته بر سر این طبقه به قوت خود باقی است.

آنچه در ایران میگذرد اعتراضات کارگری است که در آن عالی ترین شکل اعتراضات در مهمترین مراکز تولیدی و بر سرگرمی ترین مطالبات طبقه کارگر بطور مداوم تکرار میشود. دانش مارکسیستی زیاد عمیقی لازم نیست تا شکاف طبقاتی در سطح سیاسی در کل جامعه را تشخیص داد.

امروز رهبران کارگری همان صورت مساله قدیمی تشکل را در مقابل خود دارند. رهبران کارگری باید راه خود برای سازماندهی کارگران را ادامه بدهد در عین اینکه از پس فضای جریانات سبز و ضد رژیمی بر بیاید.

آنچه در ایران میگذرد اعتراضات کارگری است که در آن عالی ترین شکل اعتراضات در مهمترین مراکز تولیدی و بر سرگرمی ترین مطالبات طبقه کارگر بطور مداوم تکرار میشود. دانش مارکسیستی زیاد عمیقی لازم نیست تا شکاف طبقاتی در سطح سیاسی در کل جامعه را تشخیص داد. سنبه کارگر در ایران پر زور است. وضعیت ارگانهای رسمی کارگری حکومت، انزوای خانه کارگر و شوراهای اسلامی حکایت از شکاف پایه ای سیاسی میان کارگر و طبقه حاکم دارند. دولت و طبقه حاکم دائما در حال هوا کردن فیل "سیاست و راه حل اقتصادی" هستند که تاثیر آن از تاثیر برف در گرمای تابستان فراتر نمیرود. طبقه کارگر در ایران بزرگترین ماشین سرکوب اعتراض کارگری در دنیای معاصر را دست به عصا ساخته است. این یک جنبش بزرگ و رادیکال آن جامعه است. بسادگی میتوان آنها را از بزرگترین تحرکات کارگری در جهان نامید. بطرز حیرت آوری این جنبش و قبل از هر کس در چشم رهبران خود برسمیت شناخته نمیشود.

تصویر جاری از طبقه کارگر در ایران مبتنی بر یک طبقه ستم

چرا کارگران در ایران متحد نمیشوند، چرا سر به سازمان نمیدهند؟ چهل سال پیش حتی فکر کردن به تشکل کارگری کافی بود تا کلاهان با کلاه سازمان امنیت ملی در هم برود. بعد از انقلاب و سالهای اوایل دهه شصت هزاران فعال کارگری را فقط به جرم شرکت در یک سندیکا و یا شورای کارگری از زیر سنگ بیرون کشیده و در سینه کش زندانها به گلوله بستند. الان روزگار دیگری است. دنیای درست شده که طیف بزرگی با چراغ قوه لابلای کتابهای تاریخ در پی یک اکسیر جادویی برای متحد کردن کارگران دور خود میچرخند. طنز تلخ ماجرا در آنجاست که طبقه کارگر در ایران هیچگاه، در دل اختناق، در چنین ابعاد گسترده ای به احزاب و جریانات سیاسی دسترسی نداشته است. هیچ گاه اپوزسیون سیاسی رژیم در ایران به این اندازه "چپ" و مدافع حقوق پایه ای کارگری ظاهر نشده است. فضای ایران از درجه کانالهای تلویزیونی، خطابه ها، تا سازمان جهانی کار همگی مملو از "پاسخ به معضلات کارگران" است.

افزایش دستمزد، خاتمه قراردادهای

موقت، بیمه بیکاری، آزادی سندیکاها...! اما کماکان سوال بجای خود باقی است: کارگران چرا متشکل نمیشوند، به میدان نمی آیند؟ سالهای طولانی از فقر و دستمزدهای پرداخت نشده و بیکاری باید راه را بر هر امیدی بسته باشد. چرا کارد به استخوان کارگران نمیرسد؟ عصیان کارگران کجاست؟

طنین این سوال در فضای سیاسی ایران تمامی ندارد. اما این یک سوال نیست. رو به طبقه کارگر است اما در مسیر معضل تشکل آن نیست. این یک مارش عقب نشینی کل جبهه سبز است که دیواری کوتاه تر از طبقه کارگر برای پوشاندن اقتضای سیاسی بزرگ خود پیدا نکرده اند. ترکیب شرکت کنندگان در این مارش راه را بر هر گونه تردید و سوء تفاهم مینندد. از انواع رنگارنگ ملیون و اپوزسیون دمکرات تا کمونیسم بورژوایی در یک سمپوزیوم همه با هم "آسیب شناسی تشکل یابی طبقه کارگر" حضور به بهم رسانده اند. این دومین بار است که "جبهه متحد متخصصان سبز سرنگونی رژیم به سراغ کارگر می آیند. دیروز، مجلس در کت و شلوار و کراوات پست وزارت کار در حال بشارت آزادیهای تشکل کارگری در فردای حکومت ائتلافی در طنین کف زدن متقابل؛ امروز عینک به دندان گرفته و در پز عالی بررسی های عمیق؛ هر دو به یک اندازه به امر واقعی طبقه کارگر ارتباط داشته و دارند. چه بار اول در زمان پیشروی بر متن "رژیم

جبهه سبز هر توجیهی برای موقعیت خود داشته باشد، در دوره قبل در فریب طبقه کارگر زیر پرچم موسوی ناکام ماند. اینها بازندگان دنیای ضد رژیمی هستند و همه آبروی کارگر پناهی و "چپ و کمونیستی" خود را سوزانده اند.



ادامه درد بی درمان

آورده است. هر تک اعتصاب کارگری برای بورژوازی یک فرصت منحصر به فرد است که خیال اتحاد و اعتراض را در میان کارگران بخشکند. ترس و ارباب پایه این سیاست است.

کسی، هر کسی، هر کارگری، هر "قهرمانی" که از ظرفیت دستجات حزب الله در بخون کشیدن صف اعتصاب کارگران نترسد، و شکنجه گاه اوین را دست کم بگیرد تنها میتواند یک احمق باشد. کسی که بیم کارگران در مقابل عواقب شکست اعتصاب و سفره خالی خانواده خویش را دست کم میگیرد هرگز گامی در راه تقویت روحیه اعتراضی در میان کارگران به جلو باز نخواهد کرد. هر اعتراض کارگری به یک جبهه جنگ شباهت دارد، تهییج بخشی از این صحنه است اما شجاعت را با آمادگی در مقابل پیامدهای احتمالی مبارزه یا اعتصاب معین میتوان به خون کارگران شرکت کننده تزریق کرد. کارگران به "شهید" نیاز ندارند، اما به فعالیت جانفشانانه صفوف خود در انواع شبکه های مبارزاتی و از جمله در حمایت از زندانیان بشدت نیاز دارند.

کارگران و اتحاد

سرنوشت مشترک، موقعیت اجتماعی مشابه و منافع یکسان دست کارگران را در دست هم میگذارد. کارگران در محل کار، در ایام بیکاری، در محله، در روابط دوستی و فرهنگی و در عرصه های متعدد با هزار رشته بهم وصل میشوند. اما همین طبقه مداوما با پراکندگی دست و پنجه نرم میکند. طبقه کارگر متحد نیست، به این دلیل ساده که اجازه اتحاد به او داده نمیشود. "اتحاد" برای طبقه کارگر یک دانش معین نیست که آنرا بیاموزد، یک ورد یک

آنچه در ایران میگذرد اعتراضات کارگری است که در آن عالی ترین شکل اعتراضات در مهمترین مراکز تولیدی و بر سرگرمی ترین مطالبات طبقه کارگر بطور مداوم تکرار میشود. دانش مارکسیستی زیاد عمیقی لازم نیست تا شکاف طبقاتی در سطح سیاسی در کل جامعه را تشخیص داد.

دیده، بی افق، سرکوب شده و پراکنده زیادی یکجانبه و زمخت و غیر واقعی است. خنثی کردن این تصویر مهمترین وظیفه کارگران پیشرو در ایران در ایجاد تشکل و اتحاد صفوف طبقاتی آنهاست. مروجی بر عرصه های اصلی کشمکش کارگران پیشرو هدف از این نوشته است.

کارگران و مظلومیت!

کارگران مظلوم نیستند، هرگز نبوده اند. طرف حساب کارگر نه دزدان و گردنه بگیران؛ بلکه بورژوازی جامعه است. تجمع کارگران برای بیدار کردن وجدان فلان مقام دولتی نیست. تجمع کارگران برای رساندن فریاد خود در مقابل ساختمان مجلس نیست. همان کسانی که میخواهید بیدار شوند، نه تنها قانون بلکه تمام دستگاه دولتی و قضایی و رهبر؛ جملگی فروستی طبقه کارگر و استثمار را با هم و آگاهانه برنامه ریخته اند. مطابق این برنامه ها قرار است که دستمزد کارگر قطع شود، قرار است که کارگر به منجلاب بیکاری رانده شود. در چهارچوب جامعه رسما از هر کارگر انتظار میروند که تسلیم باشد، خفه خون بگیرد، آگاهانه کودکان خود را به وعده های دروغین مقامات گول بزند، بسوزد و بسازد، آنقدر دعا کند تا جانش در برود، و اگر خواست گور خود را به درون یکی از زندانها گم کند! یک اجتماع اعتراضی بیانگر تعداد کارگرانی است که تصمیم گرفته اند گول نخورند و وعده و وعیدهای دروغین کارفرما و دولت را به سخره بگیرند.

همیشه و در همه تجمعات

کارگری کسانی پیدا میشوند که تصور میکنند اگر اجتماع کارگران "تند روی" نکند، اگر عکس رهبران نظام را در پیشاپیش صفوف خود بگیرند و احتمالا با تعدادی صلوات و دعا و روضه خوانی به هدف خود نزدیک تر میشوند. همیشه در مقابل میتوان ثابت کرد که همیشه واحدهای سرکوبگر آماده بوده اند که این توهم را تا آخرین قطره در هم بکوبند.

کارگران و ترس

ربط اعتراض کارگری به روحیات کارگران، ترس یا شجاعت کارگران یک ساده انگاری کودکانه بیشتر نیست. صد البته هر اعتصاب و اعتراض کارگری تنها با درجه بالایی از شجاعت و خود گذشتگی رهبران و کارگران ممکن است. ترس پایه اساسی حفظ حکومت استثمار سرمایه داری در همه جا و در دل تاریخ این نظام بوده است. ترس از اخراج، ترس از بیکاری، ترس از عدم تامین مایحتاج خانواده، ترس از تحقیر و کتک، ترس از زندان و ترس از اعدام. اگر متن روزمره کار کارگر او را در معرض خشم و عصیان دائمی قرار میدهد، در عوض بورژوازی در کمال آرامش و خونسردی همه ابزارها را برای سرکوب و عقب راندن کارگران فراهم

جبهه سبز هر
توجهی برای
موقعیت خود
داشته باشد، در
دوره قبل در
فریب طبقه
کارگر زیر
پرچم موسوی
ناکام ماند. اینها
بازندگان دنیای
ضد رژیم
هستند و همه
آبروی کارگر
پناهی و "چپ و
کمونیستی" خود
را سوزانده اند.



ادامه درد بی درمان

سیاستهای اقتصادی و عده ها، به صلاحیت و پلاتفرم آتی دولت دهن کچی میکنند. این سرنخی است که ما را به خصلت مهمی از اعتراضات کارگری رهنمون میشود.

اعتراض کارگری نه از گذشته خود و نه از موقعیت امروز خویش بلکه تماماً از آینده خود نیرو میگیرد. "چه باید کرد؟" و "رو به کجا میرویم؟" از ملزومات اساسی ایجاد تحرک در میان طبقه ایست که نمیتواند تا "اطلاع ثانوی" در تظاهرات شرکت کند. ادامه اعتراض تا "تسلیم دولت" در مقدرات زندگی او نمیگنجد. خلاء یک افق طبقاتی و سوسیالیستی دلیل اساسی ناکامی موج عظیم کارگران در دو دهه اخیر را شکل داده است.

کارگران و مبارزه اقتصادی

مبارزه اقتصادی برای کارگر یک مبارزه عینی است. حتی در هارترین دیکتاتوری بورژوازی هم کارگران در انتخاب کارفرما کاملاً آزادند. کارگران آزادند از قید و بند هر کارفرمای فرضی رها باشند، کار نکنند. اما همزمان همین جامعه تمرّد او را با گرسنگی پاسخ میدهد. نظام سرمایه داری به عنوان نظامی بغایت متعالی در بهره کشی از کار کارگر شناخته میشود. در این شکی نیست. اما نبوغ اصلی این نظام در فشار به کسانی است که در خارج دایره تولید قرار گرفته اند. در این نظام "اشتغال" جز یک زندگی بخور و نمیر و برای یک مدت محدود را بدنبال ندارد. اما همزمان "بیکاری" سقوطی بمراتب عمیق تر در همه عرصه های اقتصادی و اجتماعی است.

به معنای دقیق کلمه طبقه کارگر، چه شاغل و چه بیکار مجبورند در میدان مبارزه اقتصادی، برای نان و برای مخرج زندگی، برای همه آن امکانات اجتماعی که به داشتن شغل گره خورده است؛ همواره در جنگ و گریز باشند. مبارزات اقتصادی کارگران بمعنای مبارزه برای حق زنده ماندن در مقابل دولت و سرمایه دارانی است که بدقت فقر را مهندسی و هدایت میکنند. و ارونکی بزرگ تمام تاریخ بشری آنجاست که دولتی که اساس ماموریت آن خاموش نگاه داشتن هر چه فقیرانه تر میلیونها بیکار جامعه است، خود را دولت اشتغال مینامد و دقیقاً بر سر قربانیان خود منت میگذارد.

مبارزه اقتصادی کارگران باید قبل از هر کس نزد خود کارگران پوست بیاندازد. این جنبش باید طلبکار و تعرضی شود. تصویر امروز "تجمع تکراری کارگران مظلوم" باید جای خود را به تجمع کارگران خشم آلودی بدهد که خدا را بنده نیستند. باید از خود پرسید چگونه است هزاران اجتماع کارگری با خواستهای پایه ای و بر حقی مثل دستمزد عقب افتاده هنوز نتوانسته حمایت فعال آن جامعه و حتی کارگران در آن جامعه را جلب کند؟ از خود پرسیم مگر کل طلب این کارگران چقدر است؟ از خود پرسیم چگونه دولت توانسته و میتواند از این رسوایی جان سالم بدر ببرد؟ پاسخ سوال ساده است. مبارزه اقتصادی طبقه کارگر فقط بر سر شندرغاز دستمزد نیست. جنبش بینوایان جامعه نیست. مبارزه اقتصادی

از کلوب تفریحات و شعرخوانی تا انواع مراکز تحقیقی و اقتصادی به هم مربوط هستند. پارلمان و هیئت دولت پوشش تصمیماتی است که از "کانالهای واقعی" قدرت رقم خورده است. کزیدورهای رسمی و قانونی در هاله ای از روابط پیچیده است که در آن پست ها تقسیم میشوند، وام های بانکی به فریاد اخوی های طبقاتی میرسند، فرزندان لایق جدید پا به صحنه میگذارند و همه پشت همدیگر را میگیرند. در این شبکه ها عضویت و جایگاه کسی بخاطر بازنشستگی و یا عزل از یک منصب دچار لطمه نمیشود. تقسیم بیکار و شاغل سر سوزنی محل از اعراب ندارد. شرط وجود و ادامه کاری و شرط پایه ای کارکرد این شبکه ها در حضوری بودن آنهاست.

هیچ چیز مسخره تر از جایگزینی اتحادهای کارگری با شبکه های دوستی اینترنتی نیست. اتحاد کارگری قبل از آنکه یک فرم سازمانی باشد بر اعتماد آدمهای معین استوار است که میخواهند با هم هدف مشترکی را تعقیب نمایند. یک محله کارگری باید جایی باشد که هیچ عضو خانواده کارگری گرسنه سر بر بالین نمیگذارد، کار کودک در آن دیده نمیشود و کارگران از فرط استیصال در دامن اعتیاد به تباهی نمی افتد. تردیدی نیست، هر تک مورد از مثالهای ذکر شده (گرسنگی و کار کودک و اعتیاد) سرمنشا انزوا و سرشکستگی و پراکندگی جمعیت بزرگ از خانواده های کارگری عمل میکند. یک اتحاد کارگری برای چاره جویی علیه این مصائب آن عرصه ای است که میتواند بخش هر چه بزرگتری را بسیج کند، به کارگران اعتماد بنفس را بازگرداند، روحیه حق طلبی را در آنها افزایش دهد، گوش شنوا برای سیاستهای طبقاتی فراهم آورد، رهبران کارگری را تثبیت نماید و راه را برای جلب سمپاتی و اعتماد کل جامعه رو به طبقه کارگر و سوسیالیسم او هموار کند. در فقدان چنین اقدامات طبقاتی کارگری هر روز به تعداد قربانیان مستقیم فجایع اضافه میگردد.

کارگران و افق سیاسی

کسی یک اعتراض کارگری را به صرف متون روی پلاکدهایش مورد قضاوت قرار نمیدهد. هر اعتراض و مبارزه کارگری با گوشت و استخوان در افق های سیاسی معین آغشته است. حتی آرزوهای یک کارگر خواه ناخواه رنگ طبقاتی بر خود دارند. در یک جامعه ای که (بر متن شدیدترین بحران و رقابت بین المللی و تولید متکی بر کار سوپر ارزان کارگر) همه درها بر پاشنه دو قطبی سرمایه و کار میچرخد، اعتراض کارگری نمیتواند بدون چاشنی سیاسی در آسمان آن جامعه برای خود ظهور کند و خاموش گردد. هر اعتراض بر کوهی از تلاطم های فکری و شب نخوابی و جدل کارگران تکیه دارد. تصمیم کارگر چه برای شرکت و چه عدم شرکت در اعتراض حاضر، سند زنده و گویا بر موضع گیری سیاسی اوست. این کارگران با حضور فردی خود به دولت و

جبهه سبز هر توجیهی برای موقعیت خود داشته باشد، در دوره قبل در فریب طبقه کارگر زیر پرچم موسوی ناکام ماند. اینها بازندگان دنیای ضد رژیم هستند و همه آبروی کارگر پناهی و "چپ و کمونیستی" خود را سوزانده اند.



رهبران کارگری باید یکبار برای همیشه به "عشق اعتصاب" در فضای سرا پا مسخره و کودکانه اپوزسیون ضد رژیمی نقطه پایان بگذارد. معلوم نیست تا کی باید تحرکات کارگری به اعتصاب معطوف باشد، اعتبار خود را به اعتصاب گره بزند، و تا کی باید تحرک درونی مراکز کارگری با یک اعتصاب بدرخشد و با پایان اعتصاب پرونده هر تحرک کارگری برای سالها بسته بماند؟ این چه اعتصابی است که بجای تعمیق آگاهی و رزمندگی صفوف کارگری عقب نشینی و سکوت را ببار می آورد؟ باید پرسید این طوق لعنت کجا و چرا بر جنبش کارگری در ایران سوار شد که تشکیل یک صندوق تعاونی، برپایی یک تیم فوتبالی و امثال آن نسبت به تجمع در مقابل دفتر مدیر کل از اهمیت کمتری برخوردار گردد؟ در این میان تکلیف فعال کارگری آگاه و عاقل اما "بخت برگشته" که باید یک اعتصاب نابهنگام و شتابزده را سد کند، چیست؟ آیا واقعا وقت آن نرسیده که ترمز دستی ها را کشید و از خود پرسید: این جنبش کارگری است یا عصیانهای کارگری که هر چه بیشتر کارگر را به قربانی میگیرد؟ آیا وقت آن نرسیده از خود پرسید این چه "جنبش کارگری" است که بعد از هر اعتصاب در مقابل ساده ترین انتظارات دفاع از خود و دفاع از رهبران دستگیر شده، از صندوق حمایت از دستگیر شدگان؛ به زانو در میاید؟ قرار بود از هر اعتصاب مجموعه ای از رهبران "رزرو" سوار بر تجربیات تازه تر و متکی به انواع اشکال اتحاد کارگری را بجا بگذارد. اجازه دهید از خود بپرسیم چه وقت جنبش کارگری برای برآورد این انتظارات بالغ خواهد شد؟ تا کی باید از هر اعتصاب تاریخچه اعتراض و تحرک کارگران ایران، یکی پس از دیگری، به یک سایت اینترنتی در حمایت کم ثمر از عزیزترین چهره های این طبقه در زندان اوین منتهی گردد؟

اعتصاب از اشکال عالی ابراز وجود اعتراض کارگری است. اعتصاب یک ابزار شناخته شده و در دسترس کارگران است. در عین حال شکل دادن به یک اعتصاب پیروزمند مشروط به یک کار سازمان یافته و متکی به یک فعالیت پایه ای طبقاتی کمونیستی است. ناگفته پیداست که یک کارخانه محل تلاقی انواع گرایشات و تمایلات و روحیات در میان کارگران است. بعلاوه نه فقط گرایشات رادیکال و سوسیالیستی بلکه بسیاری گرایشات و نیروهای سیاسی بدنبال شکل دادن اعتصابات کارگری به نفع خود در فعالیت هستند. به این معنا در بسیاری موارد سیاست درست چیزی جز مخالفت صریح با اعتصاب معین نیست. با فراخوان جریانات اپوزسیون ضد رژیم برای "اعتصابات کارگران در حمایت از زبان ترکی" و یا اعتصاب در "بکارگیری نیروی محلی در کارخانه" چه میشود کرد؟

حتی در محدوده مبارزه اقتصادی در یک کارخانه شکل گیری یک اعتصاب پیروزمند مستلزم بازگشت به احکام بدیهی طبقاتی مبارزات کارگری است. اولاً: رای یک کارگر، قبل از هر چیز، اعتصاب اساساً توأم با یک تناقض پایه ای است. او باید کارخانه ای را تعطیل کند که نفس زندگی او به چرخیدن

کارگران باید حرمت و شرافت انسانی خود را بیابد. اعتراض کارگری باید از "ستون معضلات برنامه ریزی اقتصادی جامعه" افکار عمومی به موضوع اعتراض شجاعانه مردان و زنانی تبدیل شود که به شرایط برده وار و به گرسنگی در خاموشی تن نمیدهند.

مبارزه اقتصادی طبقه کارگر مهمتر از هر چیز ادعای تقسیم عادلانه حاصل کار خود است. به این معنا مبارزه اقتصادی به عنوان تحرک و بیداری سوسیالیستی کارگران باید جایگاه واقعی خود را در چندین عرصه اصلی کشمکشهای جاری جامعه پیدا کند.

اولاً، رو به طبقه حاکم: این ادعا، ادعای سوسیالیستی کارگران باید بتواند دولت و بخشهای مختلف طبقه حاکم را در همین قامت به همورد بطلبد.

ثانیاً، رو به خود صفوف کارگری: مبارزات جاری بر سر مبارزات اقتصادی یک سکوی بسیار معتبر برای نقد توهّمات میلیونها کارگری که در انتخابات رژیم از این ستون به آن ستون سر به سنگ توهّم و حماقت میکوبند، باید عمل کند. این نقد فقط از زاویه ادعای سوسیالیستی طبقه کارگر ممکن است. مسخره است که چگونه رای دادن به آلترناتیوهای انتخاباتی رژیم میتواند رو به اعتراضات کارگران برای دستمزدهای عقب افتاده فخر "واقع بینی" بفروشد!

کارگران و آمادگی دفاع از خود

در مرور سرگذشت مبارزات کارگری نه وجود دسته های اوباش "فرا قانونی" تازگی دارد و نه گارد دفاع از خود کارگری اعتصابات کارگری. خاصیت نیروهای اوباش در توانایی آنها در فضای ترس و ارعاب است. این نیروها با امتیازات ویژه دقیقاً مطابق یک الگوی مشابه به جان مردم معترض رها میشوند و بعد از اتمام ماموریت نیروهای رسمی حکومت برای کارگران کوتاه کردن دست مزاحمت در مورد جنبش کارگری ایران صحنه یکطرفه است و دستجات باند سیاهی با دست باز صف کارگران را به میل خود و با خیال راحت مورد حمله قرار میدهند. جنبش کارگری در امریکا نمونه گویایی از پاسخ طبقه کارگر به این پدیده بود: اگر دولت نمیخواهد و نمیتواند امنیت صف اعتصاب کارگران را تامین کند، کارگران راساً دست به اینکار خواهند زد.

جنبش کارگری امریکا در سالهای 1920 تا 1930 درسهایی قابل تامل و قابل تحسینی را در این زمینه بجا گذاشته است. این جنبش در مقاومت چه بسا مسلحانه در مقابل دستجات اوباش ضد کارگری ابتکارات بسیار وسیعی را بخرج دادند. در مورد جنبش کارگری ایران، بدون چنین ظرفیت و آمادگی صحبت از تغییر جدی در موقعیت فعلی قابل تصور نیست. اشکال و ابعاد قدرت دفاعی کارگران را فقط در محل و خود کارگران تعیین میکنند، اما طبقه کارگر باید بتواند اعلام کند امنیت صف کارگران را در مقابل اوباش تضمین میکند.

جبهه سبز هر
توجیهی برای
موقعیت خود
داشته باشد، در
دوره قبل در
فریب طبقه
کارگر زیر
پرچم موسوی
ناکام ماند. اینها
بازندگان دنیای
ضد رژیمی
هستند و همه
آبروی کارگر
پناهی و "چپ و
کمونیستی" خود
را سوزانده اند.

همان کارخانه گره خورده است. او با کارفرمایی رو در رو میایستد که در عین حال موفقیت همان کارفرما در اداره کارخانه به معنای ادامه اشتغال او است.

ثانیا: شروع هیچ اعتصابی بر مبنای فراخوان کسی با کسانی در روز معینی به وقوع نمی پیوندد. وقوع یک اعتصاب را نمیتوان پیش بینی کرد. وقوع یک اعتصاب به یک اتفاق معین بر متن تناقضات موجود، بر اساس آمادگی ذهنی و روحی قبلی در میان کارگران گره میخورد. رهبر یک اعتصاب کسی است که از قبل اعتماد کارگران را جلب کرده است. خاصیت این رهبر در این است که در بطن یک واقعه معین بتواند یک خواست همه گیر کارگران را به خواست عمومی یک اعتصاب ترجمه کند. همه زیبایی مبارزه طبقاتی کارگری در مبحث مربوط به مجمع عمومی کارگری اینجاست که یک اعتصاب با همه پیچیدگی های آن روی چهارپایه وسط سالن نهار خوری شکل میگیرد و ظاهرا بدون هیچ رای گیری رسمی توده کارگر کارخانه دل به دریای جنگی میزند که کسی نمیتواند در مورد روند و نتایج آن با جرات اظهار نظر کند.

ثالثا: همه اعتصابات از همان لحظه شروع، مساله چگونگی پایان خود را به صدر مشغله خود میراند. برای یک رهبر کارگری اینجا نه تهییج تو خالی بلکه فقط و فقط مجموعه فعالیت های متحد کننده تاکتونی میان کارگران دستمایه ادامه اعتصاب میتواند باشد. پر واضح است که برای هر کارفرما هر اعتصاب یک عرصه نبرد برای در هم شکستن همه توان کارگران را تشکیل میدهد. به این معنا میتوان دریافت که پیش بینی (تا چه رسد به دیکته کردن) خواستهای یک اعتصاب و مهمتر از آن قضاوت در مورد یک اعتصاب موفق و یا ناموفق تا چه اندازه نامربوط است. کدام اعتصاب، در کدام روند؟ با کدام خواست؟ با کدام نتیجه نهایی؟ وقتی نوبت به احزاب و جریانات سیاسی و مشخصا در چهارچوب جبهه سبز میرسد، این مساله نه "نامربوط" بلکه مسموم و مستقیما علیه

ثالثا: همه اعتصابات از همان لحظه شروع، مساله چگونگی پایان خود را به صدر مشغله خود میراند. برای یک رهبر کارگری اینجا نه تهییج تو خالی بلکه فقط و فقط مجموعه فعالیت های متحد کننده تاکتونی میان کارگران دستمایه ادامه اعتصاب میتواند باشد. پر واضح است که برای هر کارفرما هر اعتصاب یک عرصه نبرد برای در هم شکستن همه توان کارگران را تشکیل میدهد. به این معنا میتوان دریافت که پیش بینی (تا چه رسد به دیکته کردن) خواستهای یک اعتصاب و مهمتر از آن قضاوت در مورد یک اعتصاب موفق و یا ناموفق تا چه اندازه نامربوط است. کدام اعتصاب، در کدام روند؟ با کدام خواست؟ با کدام نتیجه نهایی؟ وقتی نوبت به احزاب و جریانات سیاسی و مشخصا در چهارچوب جبهه سبز میرسد، این مساله نه "نامربوط" بلکه مسموم و مستقیما علیه

کارگران همت! کارگران اتحاد! کارگران انقلاب!

کارگر ایرانی و میراث سمج قاجار

سر در آورد؟ میشود قراردادهای و روابط دولتهای بعدی با دول و موسسات اقتصادی بیگانه را مورد بررسی قرار داد. اما هر چقدر هم که تصبیح قضاوت تاریخی از ناصرالدین شاه امر فوری طبقه کارگر نمیتواند باشد، اما شناخت ارثیه های سنگین این شاه بر سر کل جامعه و بخصوص بر سر خود کارگران را باید جدی گرفت. اجازه بدهید از خود بپرسیم: کارگر ایرانی کیست؟

این سوال عنوان فصلی از سفرنامه یک مستشار انگلیسی بنام آقای «واتس» از بازدید خویش از ایران در عهد «ناصرالدین شاه» است. نگاهی به این فصل از زوایای مختلف مهم و با ارزش است. ایشان در مورد طبقات محروم و زحمتکش ایران چنین می نویسد:

"وضع کارگران در ایالات مختلف فرق می کند. من وضع آنها را در نواحی نزدیک شهر تهران شرح می دهم. کشاورز یا کارگر

ناصرالدین شاه قاجار به عنوان یک مرد هوسران، یک حکمران خرافی، مرتجع و نالایق در مقابل بیگانگان استعمارگر شناخته میشود. سلطنت ایشان از دوره های فقر و فاقه عمومی مردم بود. بعلاوه در مقابله با بیداری سیاسی و کسب حقوق اجتماعی دلایل کافی بر یک پرونده سیاه برای ایشان در کتب تاریخی ثبت است. از زوایه طبقه کارگر پرونده ناصرالدین شاه نیاز به بازبینی جدی دارد.

از حاکمین بعدی، از طبقات و جریانات سیاسی بسیاری هستند که از بدنام کردن ناصرالدین شاه بناحق برای خود آبرو دست و پا کرده اند. میشود رفت و دید مگر فتوحات شاهان پر افتخارتر نادر شاه جز بازارگرمی ناسیونالیستی پوچ و احمقانه چه گلی به سر مردم ایران زده است؟ میشود رفت و از چند و چون تعداد عقدی و صیغه ای ها و چند و چون عیش و نوش حکمرانان بعدی در ایران

جبهه سبز هر
توجهی برای
موقعیت خود
داشته باشد، در
دوره قبل در
فریب طبقه
کارگر زیر
پرچم موسوی
ناکام ماند. اینها
بازندگان دنیای
ضد رژیم
هستند و همه
آبروی کارگر
پناهی و "چپ و
کمونیستی" خود
را سوزانده اند.

ادامه کارگر ایرانی و ...

ادامه طنز

بورژوازی ایران، ایمان و "هرزگی"

شیعه صنعتی و شام غریبان تولیدات داخلی

"... پس از مقدمات و زمینه چینی لازم مراسم وارد فاز شور انگیز خود شده و در میان همدردی عمومی نوبت به مظلومان نمایش میرسد. در نقش "طفلان مُسلم" صفی از کارفرمایان بخش خصوصی وارد صحنه میشوند. نکته قابل توجه اینست که این صف با باسن های فربه و لپ های قرمز در فقدان کمتر اثری از محرومیت؛ اما با مشت های گره کرده و آشکارا طلبکار صحنه را به اشغال درمیآورند. در این تعزیه خبری از پرسناژ حسین نیست. چرا که در این "کربلا" رزمی اتفاق نیفتاده است. شهید نمایش صنعت ملی بجز بستن مرزها برای دفاع از بازار فروش اجناس بنجل چیزی در چنته ندارد. در یک چرخش کلاه مراسمی که قرار بود فکری بحال درد سنگ زیرین آسیاب مراکز تولیدی کند به محل محاکمه و افشای تن پروری و تنبلی کارگران تبدیل میگردد... در صحنه پایانی کارگران خسته از سینه زنی با سینه های برهنه و دماغ آویزان باقی میمانند در حالیکه کارفرمایان و نمایندگان مجلس، وزیر کار و مابقی لژ نشینان نمایش با عجله خود را به اتوموبیل بنز خویش میروسانند..."

با کمی تدقیق در جزئیات، سطور بالا مراسم روز کارگر امسال و معرکه گیریهای مشابه دولتی در مورد کارگران را ترسیم میکند. این مراسم را بیشتر از هر چیز به نمایش عزاداران تولیدات داخلی میتوان تشبیه کرد. هدف از این مراسم نه حتی به سیاق همیشگی سر دواندن کارگران، بلکه هدف علناً چناندن کارگر و مسخره کردن کارگران است؛ اگر نه، هدف از این اجتماعات چیست؟ آیا اقا نمیتواند روزنامه بخواند؟ اخوی های محبوب در مجلس از قانونی که خود نوشته اند بیخبرند؟ اگر هدف نمایش نارضاایتی است چرا بجای صلوات زورکی، نمیگذارید حرفشان را بزنند؟

کاربرد مراسم عاشورا، در مهندسی دقیق آن در توجیه هر اشغال در حکومت است. با این روایت میشود شهید زنده و مرده تراشید، قرارداد تسلیم سازش ناپذیر امضا کرد، اقتصاد را از خر گرفت و بار آیت الله رفسنجانی کرد، و مهمتر از هر چیز زبان هر معترضی را به اسم اهل کوفه از پس یقه او در آورد. هر چه هم که آید باز سهم مردم سینه زدن است ... هسته اصلی این آیین در این است که کسی حق ندارد در چند و چون واقعیت آن رویداد سوال یا شک کند. حالا جای حسین را با تولید داخلی عوض کنید!

در یک هردنبیل تاریخی و معلوم نیست چرا و چگونه یک پدیده به اسم "تولید داخلی و سرمایه دار ملی" سبز شد. آنرا در یک حماسه پیچیده اند. هویت آنرا معصوم و خودی اعلام فرمودند. این پدیده کلید خوشبختی جامعه تشریف دارند،

تقریباً هر نوع شغلی را به عهده می گیرد؛ در شهر بصورت عمده، برای گل سازی، یا حمل آجر - برای کمک به بتا - یا بعنوان باغبان، و یا به نام عمده مزدور در مزرعه آماده خدمت است. ساعت کارش از طلوع تا غروب آفتاب همه روزه به استثناء جمعه است که بطور کلی روز استراحت محسوب می شود. در حدود ساعت ده، نیمساعت فرصت برای خوردن ناشتائی دارد و مدت کوتاهی برای خوردن ناهار و ادای نماز به وی فرصت می دهند. معمولاً تنبلوار کار می کند و لازم است کسی ناظر کارش باشد. برای هرروز کار در تهران مزدی معادل پنج و نیم تا یازده پنس - معادل یازده شاهی تا یک قران - متناسب با فصول سال دریافت می کند و در دهات بطور کلی بیشتر از تهران مزد می گیرد. در زمستان غالباً بیکار است و در بهار، مزد کمی نصیبش می شود؛ ولی با شروع تابستان متقاضیان کار وی زیاد می شوند و در پائیز میزان مزدش به حداکثر می رسد. از مبلغی که روزانه به دست می آورد، معمولاً نصف یا سهچهارمش را به صبحانه و شام و پوشاک اختصاص می دهد و باقی را اگر خرج دیگری نداشته باشد، برای زمستان پس انداز می کند و یا برای زنش (خانواده اش) می فرستد. کارگر ایرانی بطور کلی مردی عیالوار است. اگر ناچار باشد برای کاریابی از دهکده زادگاه خود به جای دوری برود، معمولاً زنش را همراه نمی برد. اگر زن او صاحب فرزندی باشد، غالباً در خانه یکی از اعیان خدمتکار می شود. زن کارگر ایرانی با آنکه بندرت در مزرعه به کار می پردازد، تا حدودی قادر است در تحصیل نان خانواده به شوهر خود کمک برساند. می تواند به دوخت و دوز لباس، وصله کردن، یا شستن آن پردازد؛ و (همچنین قادر هست) می تواند وقت بیکاری را برای بافتن پارچه کتانی یا به طرق متعدد دیگر صرف کند. لباس او و اطفاالش مختصر و ارزان است. شوهر معمولاً سالی یک دست لباس می پوشد. اجاره خانه ناچیزی می پردازد. غذای عمده کارگران نان است که در تهران معمولاً به نرخ یک من هشت شاهی - چهار پنس - فروخته می شود."

سطور فوق شرح زندگی کارگران در ایران یک قرن و نیم قبل است. آقای واتس هر کس بوده باشد، همین چند سطر را باید بعنوان یک ادبیات نجیب و محترمانه از جانب ایشان در اسناد تاریخ ایران و مشخصاً در تاریخ طبقه کارگر در ایران ثبت کرد. این نوشته را باید در دروس تاریخی آن جامعه به معرفت عمومی و پایه ای هر کودک تبدیل ساخت. عکسهای فرسوده سیاه و سفید فضای قصبه تهران آن زمان و تصاویر اهالی شهر که در میان گاری و اسب و یابوها و گرد و خاک، و محصور از آلونک های کاه گلی، فقر و عقب ماندگی جار میزنند را باید با این توضیحات جان بخشید. همین چند سطر نوشته آقای واتس هزار بار به زبانه های دروس تاریخ و سمومی که به خورد صغیر و کبیر آن جامعه تحویل داده میشود، ارجحیت دارد. حکومت ناصرالدین شاه سرگذشت یک مردک هوسران و تریاکی، یک حکمران نالایق در مقابل همسایگان مشت رند نبود؛ داستان کشمکش میان دربار و آیت الله ها نبود؛ حکومت ناصرالدین شاه یک نمونه دیگر از دوره های فقر و فاقه عمومی مردم نبود؛ این دوره را باید بیش از هر چیز با سرآغاز شکل گیری یک دولت طبقاتی بورژوازی بر علیه کارگران آن جامعه دید.

برای یک کارگر که دوندگی روزمره فرصت سر خازندن هم برایش نمیگذارد، انتظار مطالعه سفرنامه آقای واتس، شاید

بورژوازی
ایران بالغ بدنی
آمد. نطفه او در
سرزمینی غرق
در خرافه و
تریاک و فقر
بسته شد. او با
یک پرچم:
ثروت و با یک
قطب نما:
استثمار کارگر
پا به دنیا
گذاشت.
تاریخچه
بورژوازی
ایران را باید به
حساب سوداگر
دیوانه نوشت که
با دست خالی
همه چیز را
برای خود می
طلبید

بورژوازی ایران، ایمان و "هرزگی"

جواب زمین و آسمان، از اقتصاد تا سیاست، از ساسانیان تا هزاره سوم، از مصلحت داخلی و بین المللی در جیب مبارک ایشان است. در پرونده این پدیده استثمار وحشیانه کارگر خودی موج میزنند، تا بوده بودجه رسمی را در انواع سوبسیدها تلکه کرده است، اما همیشه دو قورت و نیم او بخصوص خطاب به کارگر باقی است. راستی این مدال "صنعت داخلی" از کجا به سینه این پدیده نصب شد؟ کدام صنعت؟ منت "تکنیک" دار قالی بافی، منت "تکنیک" تکاندن باغات پسته را میگذارید؟ یک سر سوزن شهامت در سابقه نداشته، رزم نکرده، ادعای شهادت در راه حقوق کارگر ایران را یدک میکشید؟ بالاخره در عاشورای شما کارگر خاک کدام خفت را بر سر بریزد، کار قراردادی؟ دستمزد پرداخت نشده؟ کار کودکان؟ اعتیاد و فحشا؟ بالاخره کی قرار است در این سر سرای "صنعت ملی" شما کارگر را بخاطر سندیکیای فسقلی به گلوله نبندند؟

فقط با لحن لمپانه اینها میشود دید که اینها کارگر را مایملک خود میدانند، درست مثل برده های دو هزار سال پیش، نان و غذای این بردگان را رقم بزنند و هر جا که عشقشان کشید با زندگی آنها بازی کنند. در معنای امروزی برده در هیبت کارگر به معنای آنست که با نازل ترین دستمزد ممکن بکار



گرفته شود و بعلاوه کارگر با خرید محصولات داخلی با قیمتی که سود مورد علاقه حضرات را برآورده سازد؛ دو لا پهنای توان پس بدهد.

مساله صنایع داخلی به عصای جادویی دنیای سیاست مشهور است. خاصیت آن در همه دنیا یکی است و حتی با فرمولبندی کاملاً مشابه و فقط بزبان های گوناگون مورد استفاده قرار میگیرد. انگار همه صاحب منصبان مسئول سر دواندن کارگر جامعه یک دوره آموزشی واحد را پشت سر گذاشته اند. خاصیت جادویی این پدیده در آنست که در دست سیاستمداران خنگ دست چندم هم اثر مطلوب خود را دارد به این معنا که همیشه، تعدادی را میتوان دور آن جمع کرد و سر کار گذاشت. نوع ایرانی این سردواندن دیگر ماست همه رقبا را

انتظار زیاد بجایی نباشد. اما برای نوجوان این طبقه اهمیت تاریخ در اینست که آنرا در بستر زندگی آدمهای واقعی، در زندگی روزمره، در کوچه و خیابان، در هیبت والدین خود، در رویاها و کامیابی و ناکامی های خود بتواند لمس کند. او باید ببیند که تاریخ را آدمها میسازند، ببیند که خود او بخشی از همین تاریخ است. به این معنا مطالعه نصف صفحه از سفرنامه نه بخاطر شواهد دال بر فقر نسلهای پیشین، بلکه بخاطر شباهت های خیره کننده با زندگی امروز خود او بسیار تکان دهنده است.

در منظره پنجره مقابل نوجوان خانواده کارگری ما دیگر خبری از گاریها و خانه های خشتی نیست. در فاصله صد سال یک شهر پانزده میلیونی غرق در آسمانخراشها، اتوموبیل و ترن، کارخانه ها، فروشگاهها، بیمارستانها و ... بجای قصبه تهران خلق شده است. سه تا چهار نسل از "عمله های دهاتی" دوره ناصرالدین شاه رنج درس و تحصیل و کارآموزی را بر خود هموار کردند تا در چهارگوشه آن مملکت نفت و آهن را از قعر زمین بیرون بکشند، پالایشگاهها و ذوب آهن و کارخانه ها را به مراکز خلقت و تولید تبدیل سازند. در این صد ساله چهار نسل از همان کارگران در لابلای چرخ دنده های هیولای تولید ثروت و رفاه و نعمت آفرینند. طبقه بورژوازی امروز در ایران جمعیتی بالاتر از کل نفوس آن زمان را شامل میشود. طبقه ای که کل رویاهای ناصرالدین شاه در سفرهایش به فرنگ را با پوزخند همراهی میکنند.

شاید بتوان تاریخ را به حماقت پیشینیان بخشید. در این وسط چرا باید از ناصرالدین شاه انتظار دیگری داشت؟ مگر صفویان بجز سینه زنی و خاک بر سر کردن چیز دیگری برای این مردم بر جای گذاشتند؟ اما نکته اصلی آنجاست که صد سال بعدتر سفر و سفرنامه آقای واتس هنوز از اعتبار چشمگیری برخوردار است. امروز هم کارگر روزانه ده دوازده ساعت کار را باید بجان بخرد تا بتواند از فصلی به فصل دیگر یک زندگی خود را در سطح حداقل سر پا نگه دارد. سطح دستمزدها در مقایسه ارزش پول در همان سطح در جا میزنند. شغل نه تامین و آسایش بلکه نگرانی دائمی او را تشکیل میدهد و زن خانواده یک تکیه گاه برای تامین معاشی است که کماکان صرف نان اساس آنرا تشکیل میدهد. آنچه به کارگر مربوط است طرح اصلی جامعه بجای خود باقیست. اما هنوز چند سطر دیگر از سفرنامه را باید خواند:

از طرف دیگر حکومت مستبد وقت و آداب مرسوم در جامعه سنتی ایران به کارگران اجازه نمی داد در مقابل بعضی از کارفرمایان جبار و ستمگر که امروزه بر تعداد آنان بیش از پیش افزوده شده است حالت دفاعی و تهاجمی بگیرند. "کارگران" همیشه مجبور بودند مطیع اوامر و عقاید "کارفرمایان" باشند و اگر "کارگری" جنبه اعتراضی نسبت به "کارفرما" پیدا میکرد بدون اینکه بوسیله مرجع صلاحیتدار رسیدگی شود، در زمان بسیار کوتاهی کارفرما به هر اقدامی که میلش بود دست می زد و "کارگر محکوم" همه چیز خود را از دست میداد، حتی گاهی شدت عمل "کارفرما" بگونه ای بود که "کارگر" مغضوب را وادار میکرد که شهر و دیار خود را ترک کرده و در شهر دیگری بکار و امرار معاش بپردازد. برخی اوقات کارگران مورد تنبیه بدنی کارفرمایان قرار می گرفتند. و اگر مقاومتی از طرف کارگر بعمل می آمد، توسط حکومت در ملاءعام شدیداً تنبیه و گاهی (حتی) بدار آویخته میشد.

ربط اعتراض
کارگری به
روحیات
کارگران، ترس
یا شجاعت
کارگران یک
ساده انگاری
کودکانه بیشتر
نیست. صد البته
هر اعتصاب و
اعتراض
کارگری تنها با
درجه بالایی از
شجاعت و خود
گذشتگی رهبران
و کارگران
ممکن است.
ترس پایه اساسی
حفظ حکومت
استثمار سرمایه
داری در همه جا
و در دل تاریخ
این نظام بوده
است

ادامه کارگران ایران و ..

ادامه طنز

بورژوازی ایران، ایمان و "هرزگی"

کیسه کرده است.

در این میان راستش حسین تقصیری ندارد. به خیل اقتصاد دانان با نسخه رشد تولید داخلی نظری بیاندازد! به اندرزه‌های آنها به کارگر برای تن دادن به تئوری های مشعشع سرمایه دار ملی دقت بخرج دهید! گفته میشود شاهان صفوی عاشورا و این روایت را سر هم کردند، تعزیه و سینه زنی از آن زمان مد شد. لازم است اضافه کرد استفاده کامل از این روایت بدست بورژوازی پایان قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم صورت پذیرفت. این را دیگر باید به حساب بد بیاری حسین نوشت. بورژوازی ایران "هرزگی" را در خون خود دارد. در طول تاریخ دویست ساله خود دل هیچ رهگذری را در هم آغوشی خود نیاززده است. حسین و عاشورای او هر چه بوده باشد، در خطه ایران و در دست بورژوازی ایران مهر هرزگی را بخود میگیرد.

بورژوازی ایران بالغ دنیا آمد. نطفه او در سرزمینی غرق در خرافه و تریاک و فقر بسته شد. او با یک پرچم: ثروت و با یک قطب نما: استثمار کارگر پا به دنیا گذاشت. تاریخچه بورژوازی ایران را باید به حساب سوداگر دیوانه نوشت که با دست خالی همه چیز را برای خود می طلبید. عربده های پیروزی این سوداگر دیوانه از هر جا شنیده می شود. حق دارد. تاریخ مدرن ایران در دوره انکشاف بورژوازی و کاپیتالیسم سرعت سرسام آور و در دل تحولات بزرگ را میتوان دید. محور مشترک همه این تاریخ یک بورژوازی ثابت قدم است که در هر دوره بهترین نمایندگان منافع خود را به قدرت رسانده است. همه هنر بورژوازی ایران در ثابت قدمی او در بهره کشی از طبقه کارگر خلاصه میشود. بورژوازی ایران هرگز وعده بهبودی طبقه کارگر را بر بیرق خود نداشته است، در زیر این پرچم برای سازش و همراهی و بهره جویی از هیچ طبقه و نیروی بالفعل کوتاهی نکرده است؛ و این چهارچوب مقدرات نمایندگان سیاسی این طبقه را رقم زده است. احزاب سیاسی و حکومت های این طبقه نمیتواند چیزی جز در هم جوشی از فئودالیسم و مدرنیسم غربی و با آلیاژ بسیار بالای ضد کارگری از آب درآید.

منت اینها روی سر کارگر برای صنعت ملی دیگر زیادی جلف و نخراشیده است. برای بورژوازی در ایران سال 2016 "دوستی صادقانه" با امریکا در آگندا است که یک سر آن با پرچم رژیم پنج و سر دوم آن با پرچم برجام؛ یکی با حسین پارتی" و دیگری با "شیعه صنعتی"؛ حرف آخر را میتوان از جان کری پرسید.

از این جا به بعد سفرنامه آقای واتس را میبایست تحت عنوان "بورژوازی ایرانی چه کسی است؟" مطالعه کرد. از اینجا به بعد میتوان شکل گیری سرمایه داری در ایران را ردیابی نمود و در این چهارچوب ناصرالدین شاه یک قهرمان، یک پدرخوانده است. او، نه یک کوتوله هوسباز و دهن بین مذبذب بلکه یک حکمران تیزبین سوار بر تحولات جامعه تحت سلطه خود است. ناصرالدین شاه بدون اینکه در عمر خود دو کتاب خوانده باشد یا چیزی از فرهنگ دیده باشد، پدیده کارگر و کارفرما را بو کشید. او را باید پدر قانون نوین، برای ایران نوین، و برای طبقه و حاکمین نوین ایران محسوب کرد. صد سال بعدتر، دو سلسله دیگر در حکومت، چند نسل و چندین انقلاب اجتماعی و صنعتی و سیاسی بعدتر هنوز رهنمودهای آن شادروان برای سکان داران عظمت و سربلندی این جامعه، از احمد شاه و رضا شاه و خمینی و انواع اقسام قانون گرایان و مدرنیست ها بقوت خود باقیست. ناصرالدین ظل الله آنقدر عقلش نرسید که نبوغ بی نظیر خود را در سه جمله بصورت کتیبه دستمایه افتخار تاریخی بازماندگان خود بجا بگذارد: "کارگری که چه دفاعی و چه تعرضی در مقابل کارفرما بایستد را باید بدست کارفرما و بدست دولت بشدت تنبیه کرد. قوانین جاری در این میان فقط کشک است. صد سال است مطابق همین نسخه کارگران را صرفا بخاطر مطالبه دستمزد کتک میزنند، شکنجه میدهند، به گلوله میبندند. صد سال است تعداد زندان بان و شکنجه گر کارگران دهها برابر تعداد روزنامه نگار امور کارگران است. البته انصافا شلاق زدن کارگر بخاطر شرکت در روز اول مه در ملاء عام را باید بحساب افتخارات جمهوری اسلامی نوشت. صد سال است تعداد مساجد محلات سکونی کارگری از تعداد مهد کودک هاست ...

کسی در دربار ناصرالدین شاه عرضه بخرج نداد بیانات و افکار ایشان را روی کاغذ بیاورد و جمع کند و در اختیار عالم قرار دهد. حیف شد، فرصت از دست رفت وگرنه بورژوازی ایران میتوانست در مقابل الگوی ساقطصادی کینز الان به الگوی اقتصادی اصیل قجری پز بدهد.

بقیه ماجرا پس از ناصرالدین شاه و پاسخ کارگران را باید در جای دیگر و در یادداشتهای دیگر و از جمله خاطرات سلطان زاده و آوانسیان دنبال کرد.

کسی یک اعتراض کارگری را به صرف متون روی پلاکادهایش مورد قضاوت قرار نمیدهد. هر اعتراض و مبارزه کارگری با گوشت و استخوان در افق های سیاسی معین آغشته است. حتی آرزوهای یک کارگر خواه ناخواه رنگ طبقاتی بر خود دارند

اتحاد کارگران شاغل و

بیکار علیه بیکاری!

زنده باد حکومت کارگری

طنز

سوراخ دعای من کو؟

رقم بخورد؟ باید به این مردم حالی کرد دست از سر نمایندگان مجلسین بردارید. دنیا هر چه هم که خر تو خر اسلامی - امریکایی در دوره پسا برجام هم باشد، مملکت صاحب دارد. سهم هر کس از ثروت، رفاه، هوایی که تنفس میکند، سالیانی که عمر میکند، نوع غذایی که میخورد، آزادی که برخوردار است، تحصیلات بچه اش، فیلمی که تماشا میکند ... و شعوری که برایش برسمیت شناخته میشود ... ابعاد هر کدام دقیقا به اندازه ای است که برایش مستقیما مبارزه میکند. کسی که آزادی خود را از راه مجلس تعقیب میکند شیپور را از سر اشتباه بدهان گرفته است.

بیچاره نمایندگان مجلس! امان از دست مردم زبان نفهم! امان از دست سوء تفاهم! بزودی مملکت را بحران دموکراسی فرا خواهد گرفت.

اما در این میان مساله مهمتر دلخوری نمایندگان مجلس از جامعه کارگری است. نمایندگان از دولت خواسته اند فوراً محل تجمع جلوی ساختمان مجلس را بتون ریزی نماید. گویا کارگران روز انتخابات رفته و رای می دهند؛ تا از هفته بعد با تجمع جلوی مجلس، نمایندگان را برای بیرون کشیدن حق خود از گلو و وزارت کار و کارفرما جلو بیاندازند. نمایندگان مجلس در اتمام حجت خود اعلام کرده اند که: افزایش دستمزدها و لغو کار قراردادی امر خود کارگران است! کارگران باید به انگولک بیجا بر علیه حرمت مجلس پایان دهند.

کاش صاحب منصبان ایران اینقدر با دنیای غرب چشم و هم چشمی نمیکردند. دود این رقابت ها همیشه به چشم مردم رفته است. مثلاً یکی همین مساله دموکراسی و پارلمان و رای گیری را در نظر بگیرید. از همان اول این حکومت رفت یک دفعه شش تا انتخابات را روی دست مردم گذاشت، تا هم به این ترتیب آبروی از دست رفته دموکراسی در تاریخ مملکت بخاطر مجلس به توپ بسته احمد شاه ترمیم بشود، و هم اینکه مردم ایران زمین یکبار برای همیشه از چسی آمدن ممالک غربی خلاص بشوند.

ما دست اندرکاران این نشریه از آنجا که "بیکاران هرگز دروغ نمیگویند" حمایت قاطع خود از حقوق دموکراتیک نمایندگان مجلس را پنهان نمیداریم. ضمناً پیشنهاد فرهنگستان اصالت زبان فارسی دال بر تعویض "حق رای شهروندان" به "حق شهروندان به سوراخ دعا" مورد حمایت ماست. به این ترتیب تکلیف هر کس و از جمله بیکاران سر راست و روشن میشود. به این ترتیب تا آنجا که به حکومت و طبقه حاکمه مربوط باشد میتوان به آینده ای امیدوار بود که هر ایرانی از یک سوراخ دعا برخوردار گردد.

با انقلابی که شد، مردم کوچه و بازار باران آرزو میکردند سیل نصیب شان شد. مجلس شورای اسلامی، مجلس خبرگان، شورای نگهبان، انتخابات رئیس جمهور. به هر کدام یک میان دوره و یک تجدید رای گیری هم اضافه کنید، اونوقت میبینید کلی از روزگار مردم پای صندوقهای رای میگردد. شانس آورده ایم خاک کشورمان اگر زیاد پاک نیست اما بهر حال حزب خبز است. بنا به سوابق تاریخی و وفور نفوس آریایی الله اکبر گو برای پر کردن صندلی های پارلمان و مجلس و دولت آدم پالان کج وطن پرست هم مضيقه ای در کار نبوده است. یک مشکل طبعا تامین مخارج این انبوه برگزیدگان است، بخصوص که بعد از آن پروسه کشکی انتخابات، کک به تنبان افتاده و خرج دفتر و قلم شان بالا می رود؛ خواب نما شده و یکشبه متخصص امور اقتصاد و سیاست بین الملل میگردند. اما مشکل اصلی جای دیگری است.

بنا به خبرهای نیمه موثق تابلوهای زیر در اطراف ساختمان مجلس در حال نصب میباشد:

لطفاً از چپاندن دعا در این سوراخ خودداری نمایید!

دعاهای اقتصادی در سوراخ سیاسی ممنوع!

جهت اطلاع کارگران گرمی همه سوراخهای دعا تا چهار سال بعد مسدود است!

همیشه گفته شده که آنقدر لی لی به لالای مردم بگذارید که لولهنک فرهنگی آنها آب برمیدارد. عاقلان گفته بودند که اول کار فرهنگی کنید بعداً دست به تغییر بزنید. در غیاب کار فرهنگی مستمر و زمینه سازی لازم عاقبت دموکراسی بهتر از این نمیتوانست از آب در بیاید. مگر خود دموکراسی چه آش دهن سوزی در حقوق شهروندان است؟ مگر خود دموکراسی چیزی بجز بیشتر از رای گیری هر چند سال یکبار است؟ آیا دیده اید در کشورهای غربی کسی جلوی پارلمان تجمع کند؟

بیانید خود را بجای نمایندگان مجلس ایران بگذارید. حق رای سر مردم را بخورد. حالا گیریم ندید بدید هر صندوقی سر محله میگذارند، زرتی صف می بندند. یکی نیست نیم ساعت وقت صرف مطالعه برشور انتخابات کند. یکی نیست به این ملت توضیح بدهد قرار نیست چیزی در سرنوشت آنها در این مجلس

سهم هر کس از ثروت، رفاه، هوایی که تنفس میکند، سالیانی که عمر میکند، نوع غذایی که میخورد، آزادی که برخوردار است، تحصیلات بچه اش، فیلمی که تماشا میکند ... و شعوری که برایش برسمیت شناخته میشود ... ابعاد هر کدام دقیقاً به اندازه ای است که برایش مستقیماً مبارزه میکند.

نشریه علیه بیکاری

مدیر مسئول: سیوان رضایی

سر دبیر: مصطفی اسدپور

تماس: آدرس ایمیل

info@a-bikari.com

مقالات این شماره توسط مصطفی اسدپور نوشته شده است. استفاده از مطالب با ذکر منبع آزاد است.